



آرش شفاعی بجنستان

# نیمه دوم نیمه مریبان است!

نگاهی به شعرهای علی رضا بدیع

سخن گفتن از شعر یک شاعر جوان سخت است. نه به این دلیل که مج گرفتن از شعر جوانان مشکل باشد یا نتوان به ساحت شعر جوان که این روزها به شدت شلوغ و بلوغ هم هست جسارتی کرد. بل از آن روی که سخن گفتن از کار شاعری که هنوز به تثبیت نرسیده است به منزله قضاوت درباره نتیجه مسابقه ای است که هنوز نیمه اول آن به پایان نرسیده است. شاید در نیمه دوم که نیمه مریبان است یک تعویض یا چرخش تاکتیکی سرنوشت همه چیز را عوض کند و در آن صورت قیافه کارشناسی که نشسته است و ساعتی در مدح یا ذم بازی یک تیم حرف زده است دیدنی ست!

سخن گفتن از شعر علی رضا بدیع برای من سخت تر است، چه این که چندباری که به اصرار خود او در مورد شعرش حرف زده ام لحن سخن کمی تیز شده است. نه این که شعر او را نمی پسندم یا او را شاعری کم مایه می دانم. بل از آن روی که توقع از شاعری چون او زیاد است و هنگام داوری از شعر او 'ز یاد می بریم که او در نیمه اول بازی ست و هنوز زود است که او را به تیغ طمنه‌های نقادانه برنجانیم.

بدیع شاعری ست جوششی، چه بخواید و چه نخواهد طبع جوشانی در شعر دارد و لوژم غزل سرایی را در دست دارد. این به کنار، او بر زبان نیز مسلط است و در دسرهای شاعرانی را که زبان آوری بلد نیستند ندارد. به این بیت‌ها ننگرید:

خنجر از بیگانه خوردن سخت و درمان سخت تر  
 بیشخند دوستان اما دوچندان سخت تر  
 خنده‌هایم خنده غم، اشک‌هایم اشک شوق  
 خنده‌های اشکار از اشک پنهان سخت تر



شماره ۵۷  
 خرداد ۱۳۸۷

چید بالم را و درهای قفس را باز کرد  
روز آزادی ست از شب‌های زندان سخت تر  
صبح، گل آرام در گوش چنار پیر گفت:  
هر که تن را بیشتر پرورد، شد جان سخت تر  
شاید باور این که این زبان سخته و فخیم از قلم شاعرانه شاعری بیست  
و چندساله تراویده است مشکل بنماید. شاید این جمله تکراری را که او چون  
خراسانی ست پس زبان سخته ای دارد بتوان در مورد او نیز به کار برد، اما  
باید دانست امروزه روز شاعرانی هستند که زادبوم آنان خراسان است اما  
زبان آوری بلد نیستند و در زبان می لنگند و یا اصولاً به فصاحت زبان معتقد  
نیستند و سعی می کنند همان مقدار فصاحت را از زبان خود بستانند.  
بدیع از سویی بنای شعر خود را تنها بر زبان استوار نکرده است چراکه  
او ذهن تصویرساز خوبی هم دارد و گاه چنان تصویرسازی‌هایی دارد که  
بیا و ببین:

ناخت همین که سبز شود بر زبان من  
طعم تمشک تازه بگیرد دهان من  
من بر که ای ز لالم و لب‌های کوچکت  
افتاده اند مثل دو ماهی به جان من  
یا:

تا کی ورق ورق کنم این سرسید را؟  
چون کودکی رسیدن سال جدید را  
با دست زیر چانه تو را آه می کشم  
چون غنچه ای که آخر اسفند، عید را  
یا:

دوباره همه‌همه افتاده است در کلمات  
که در حوالی این شعر دیده اند زنی  
زنی که وصفش در این غزل نمی گنجد  
زن از حریر، از ابریشم، از پرند زنی...  
در ضمن مضمون پرداز خوبی هم هست:  
آراسته ست ظاهر رنگین کمان، ولی  
چون ابرها حذر کن از این چندرنگ‌ها  
یا:

تفاوت من و پیشینیان من این است:  
برادری که نبوده ست کنده چاهم را  
یا:

قانون جنگل زشت رویی را به من آموخت  
آموختم طلوع را صیاد خواهد برد  
شرمندگی اش باشد برای آن‌هایی که سال‌ها اکسیژن شعر معاصر را  
حرام کرده اند اما حسرت به دل یک بیت این گونه از آنان مانده ایم.

با این حساب پس کار و بار شاعری بدیع گرم است. غزل پردازی که  
هم زبان می داند و هم مضمون می سازد و هم تصویر و وزن و قافیه  
برایش مثل آب خوردن است که دیگر حرفی ندارد.

خلاصه اش کنیم؟! نه! تازه این اول عشق است. بدیع اگر بیندازد که  
کار و بارش در عرصه شعر به همین محدود است که قافیه را باخته، زبان  
دانی و خوش خوانی که شاعری نیست. شعر بدیع هنوز راه‌ها دارد تا به جاها  
برسد. مثلاً؟! عرض می کنم خدمت تان!

اول از همه این که بدیع را استثنایی در شعر عبوس و خشن خراسانیان  
می دانم. خود خراسانی ام و لابد اجازه دارم به خودانتقادی جمعی دست

بزنم. ما خراسانیان اگر بر همه ابزارهای شعر دست بیابیم در یک عنصر  
حیاتی لنگ می زنیم و آن احساسات رقیق است. اگر چند شعر نیمه حسنی  
از علی رضا سپاهی لایین و عباس چشامی و یکی - دو تن دیگر را  
پیش از بدیع کنار بگذارید، قدم گذاشتن شاعران این سامان در حیطه  
احساسات شخصی سخت محتاطانه و در بسیاری موارد عبوسانه بود. البته  
حساب شعرهای مکش مرگ مای برخی نوآمدگان این سامان که شعرشان  
شناسنامه بی وطنی دارد را از این مقوله جدا کنید.

بدیع از این لحاظ اتفاقی در شعر خراسان بود که به شاعرانی که شاید  
تحت تأثیر طبیعت خشک و کویری و اعتقادات بوم زادشان مقولات  
شخصی و حسنی را در شعر ناآگاهانه سانسور می کردند نشان داد می توان  
در چارچوب همان زبان سخته و استخوان قورت داده، شاعر شعرهایی  
حسنی هم بود. ایشان خود فرموده اند:

خواننده کتبه چشم و لب منم

پررنگ کن به خاطر من این نکات را!

پیش از او، ما خراسانیان در نهان خانه دل، این نکات برجسته را خط  
می زدیم و بدیع تحت تأثیر بی قیدی منزوی و روحیات شخصی، به شعر  
خراسان نشان داد که اگر بسرایند:

تو را به خانه نیآورده‌ام گلایه کم

شب است و وقت برای گلایه کردن نیست

زمین و آسمان به هم نخواهند چسبید.

اما و اما این همه ماجرا نیست. چراکه بدیع برای این احساساتی شدن  
حد یقینی ندارد. چون اصولاً احساساتی ست و چون اساساً شاعر است و خط  
پایان‌ها را نمی شناسد! در نتیجه برآیند شعر او شعری ست که در آن مقدار  
زیادی آه و اشک و تلاش برای تصرف معشوق و «شانه‌هایت را برای گریه  
کردن دوست دارم» می بینید و بعد از این همه - با وجود لذت بردن از  
شاعرانگی - قطره ای اندیشه یا تفکر شاعرانه کام تان را تر نمی کند.

خلاصه شدن تمام تفکر شاعر در یکی - دو کلمه و دور زدن پیرامون  
همان دو کلمه و افراط در احساساتی که گاه به ساتنی مانتالیسم می انجامد،  
خطری جدی برای شاعری به خوبی علی رضا بدیع است.

نکته دوم اینکه شعر او شعری بی شناسنامه است. بدیع این زرنگی را  
با همه زندی‌های شاعرانه اش نداشته که خط و ربط خود را از ملغمه شعر  
معاصر و شاخه شاخه شدن‌های پرتعدادش جدا کند. هویت شخصی بدیعانه  
ای در شعر او نمی یابید؛ نه رنگی از اقلیمی به قدمت و شکوه نیشابور در  
غزل‌های اوست، نه خط سیری شخصی و ممتاز. او نیز یکی از بی شمار  
شاعران جوان گرایش‌های ثبت شده غزل معاصر است که در این سیلاب  
مستحیل شده و حاضر است برای عضویت در فلان گروه ادبی امتیاز هم  
بدهد - یعنی طبق مدهای شعری بسراید - و البته چون شاعر خوبی ست  
جزو ممتازهای جریان‌هاست.

بشخصه معتمد این جنگلک بازی‌ها در شعر ما جواب نمی دهد. تا  
زمانی که شاعران ما به خلوت خود برنگردند و کار ویژه و اختصاصی خود  
را بر پیشانی شعر معاصر حک نکنند، چیزی نخواهند شد. بدیع در وضعیت  
امروزی اش یکی از شیفتگان پرشمار غزل منزوی وار است. این که حد  
او همین است و قرار است در همین حد بماند یا نه، به تلاش و سلوک  
شخصی او در آینده بستگی دارد، ولی مشخص است که مجامع ادبی و  
احسنت‌ها و سکه‌های دوستان او را به جایی نمی رساند.

بدیع تا اینجای کار را خوب آمده است، اما هنوز نیمه مربیان باقی مانده  
است و سختی کار اینجاست که در این بازی مری و بازیکن یکی ست!

خلاصه تمام تفکر  
شدن در یکی - دو  
شاعر و دور زدن  
کلمه و همان دو  
پیرامون همان دو  
کلمه و افراط در  
احساساتی که گاه  
به ساتنی مانتالیسم  
می انجامد، خطری  
جدی برای شاعری  
به خوبی علی رضا بدیع  
است

تا زمانی که شاعران  
زمانی که خلوت خود  
ما به خلوت خود  
برنگردند و کار ویژه  
و اختصاصی خود را بر  
پیشانی شعر معاصر  
حک نکنند، چیزی  
نخواهند شد

